

Examining Javadi Amoli's Theological View on al-Mizan in the Context of Verses 30 of Baqarah and 32 of Anfal

Roqayeh Hamel *

Level 4, Masoumiyeh School of Islamic Seminary
for Women, Qom, Iran

Abstract

The current research is responsible for evaluating the criticism of Allameh Javadi in Tafsir Tasnim on the exegetical opinions of Allameh Tabatabai in Tafsir al-Mizan. These two interpretations are at the same level as Shiite interpretations. The importance of this article is to show the critical point of view of Tasnim's interpretation of al-Mizan, so that after gaining the necessary knowledge in this field, one can answer the doubts of the questioners. One of the notable points in Tasnim interpretation is the criticism of interpretive views. Sometimes Tasnim commentators do not hide their free thinking in the field of opinion, even criticizing their teacher's point of view. The upcoming research has dealt with the most important axis of his criticism about the rule of context in verses 30 of Baqarah and 32 of Anfal with a critical analytical method. Therefore, based on the evaluation of both interpretations, citing the rules and documents of interpretation, it was concluded that in some cases, Allameh Tabatabai's point of view and in some other cases, Allameh Javadi's point of view is more sophisticated and closer to reality.

Keywords: Criticism of Viewpoint, Context, Caliphate of Allah, Tafsir al-Mizan, Tafsir Tasnim.

* Corresponding Author: hamel1400@gmail.com

How to Cite: Hamel, Roqayeh (2023). Examining the Position of Christian Liberation Theology in the Prophetic Pragmatism of Cornel West. *Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology*. 3 (5). 229-248.



بررسی دیدگاه کلامی آیه‌الله جوادی آملی بر تفسیر المیزان در سیاق آیات (بقره: ۳۰ و انفال: ۳۲)

رقیه حامل *

سطح چهار حوزه، مدرسه معصومیه خواهران قم، قم، ایران

چکیده

پژوهش حاضر عهده‌دار ارزیابی نقد علامه جوادی در تفسیر تسنیم بر آراء تفسیری علامه طباطبائی در تفسیر المیزان است. این دو تفسیر، در تراز تفاسیر گرانسنگ شیعه است. اهمیت مقاله حاضر از جهت نمایاندن دیدگاه انتقادی در تفسیر تسنیم نسبت به المیزان در باب مسأله خلافت الهی است، تا بعد کسب آگاهی لازم در این زمینه، بتوان پاسخ‌گوی شبهات پرسش‌گران بود. از نکات قابل توجه در تفسیر تسنیم نقد دیدگاه‌های تفسیری است. گاهی مفسر تسنیم، در عرصه آزاداندیشی، نظر خود را پنهان نمی‌دارد و حتی به نقد دیدگاه استاد خود می‌پردازد. پژوهش پیش رو، با روش تحلیلی انتقادی به مهم‌ترین محور نقد ایشان در باب قاعده سیاق در مسأله خلافت الهی در آیه ۳۰ بقره و همچنین بحث ولایت در آیه ۳۲ سوره انفال پرداخته است. لذا بر اساس ارزیابی صورت گرفته در هر دو تفسیر با استناد به قواعد و مدارک تفسیری این نتیجه حاصل شد که در آیات مورد بحث در برخی موارد دیدگاه علامه طباطبائی و در برخی دیگر، دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی از اتقان بیشتری برخوردار است و به واقع نزدیکتر به نظر می‌رسد، بررسی‌های ما نشان می‌دهد که نظریه آیت‌الله جوادی آملی در خصوص این آیات اتقان بیشتری دارد.

کلید واژه‌ها: نقد دیدگاه، سیاق، خلافت الهی، تفسیر المیزان، تفسیر تسنیم.

۱. مقدمه

قواعد تفسیر در حقیقت بیان اصول و قوانین کاربردی در تفسیر قرآن است که برخی از این قواعد در همه آیات قرآن جاری است و برخی دیگر ویژه آیات خاصی است.

علامه طباطبائی و علامه جوادی همچون دیگر مفسران از قواعد عام و خاص تفسیری در روش تفسیری خود بهره گرفته‌اند، لذا اختلاف آنان گاهی به برخی از قواعد عام و خاص تفسیری‌شان بر می‌گردد. در این پژوهش قرار است براساس قاعده سیاق که یکی از قواعد خاص به شمار می‌آید به تحلیل نظر انتقادی علامه جوادی به نظر استادش پرداخته شود. گفتنی است که علامه جوادی جایی به صورت مستقیم و جای دیگر به صورت غیر مستقیم البته با رعایت ادب و احترام، رأی استاد خود را مورد انتقاد قرار داده است.

در پژوهش پیش رو قرار است به این سوال پاسخ داده شود: دیدگاه انتقادی تفسیر تسنیم بر المیزان در بررسی سیاق آیات ۳۰ بقره و آیه ۳۲ انفال چیست؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

در بررسی پیشینه مرتبط با پژوهش حاضر کتابی مشاهده نشد منتها می‌توان به مواردی از پایان‌نامه‌ها و مقاله‌هایی در این راستا اشاره داشت؛ پایان‌نامه‌هایی؛ با عنوان «بررسی نقدهای آیت‌الله جوادی آملی بر آراء تفسیری علامه طباطبایی در سوره‌های مائده و انعام نوشته نعمت‌اله ناجی» و «بررسی نقدهای آیت‌الله جوادی آملی بر آراء تفسیری علامه طباطبایی در سوره‌های انفال و توبه نوشته مسلم هوشیار» و «بررسی نقدهای آیت‌الله جوادی آملی بر آراء تفسیری علامه طباطبایی در سوره آل عمران نوشته نواز جباری سلوکلو» تألیف شده‌است. روش پژوهش در پایان‌نامه‌های مذکور به صورت جرئی در سوره سوره نوعاً با استناد به نظر مفسران دیگر ذیل آیات مورد بحث به بررسی اختلاف نظرها پرداخته‌اند؛ حال آن که آراء تفسیری مفسران، فاقد حجیت ذاتی است و به طور مستقل و بدون سند و مدرک علمی، معیار تشخیص در ست از نادرست در باب تفسیر آیات و مباحث تفسیری، محسوب نمی‌شود لیکن پژوهش حاضر سعی دارد به بررسی دیدگاه انتقادی

علامه جوادی آملی نسبت به استادش در تفسیر المیزان و کشف اختلاف نظرشان با استناد به قاعده سیاق پردازد.

۲-۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر با روش تحلیلی انتقادی مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. تعریف سیاق

«سیاق» در اصل به معنای راندن و به حرکت درآوردن و سوق دادن چهارپایان است (ر.ک؛ الجوهری الفارابی، ۱۴۰۷ق: ۱۴۹۹).

در زبان عربی به کسی که در عقب کاروان است و کاروان را به جلو می‌راند، «سائق» گفته می‌شود؛ به مهریه زنان هم «سیاق» گفته می‌شود چون در زمان قدیم در میان عربها مهریه زنان را شتران و چهارپایان قرار می‌دادند و آنها را به خانه پدر عروس می‌راندند (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۶۶-۱۶۸).

شهید محمدباقر صدر (ره) در تعریف سیاق می‌نویسد:

مقصود ما از سیاق هرگونه دلیل‌های دیگری است که به الفاظ و عباراتی که می‌خواهیم آن را بفهمیم، پیوند خورده است، خواه از مقوله الفاظ باشد مانند کلمات دیگری که با عبارت مورد نظر یک سخن به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند و خواه قرینه حالی باشد، مانند اوضاع و احوال و شرایطی که سخن در آن اوضاع و احوال مطرح شده است و در موضوع و مفاد لفظ مورد بحث، نوعی روشنگری دارد (ر.ک؛ صدر، ۱۹۸۹م: ۱۰۳).

علامه معرفت نیز در این رابطه می‌نویسد:

سیاق سخن نقشی اساسی در مفهوم رسانی واژه‌ها و رساندن مراد واقعی دارد و از بهترین قرائن همراه با کلام به شمار می‌رود که با در دست گرفتن زمام سخن، آن را هماهنگ با خواست گوینده یا نویسنده پیش می‌برد. سیاق عبارت است از سمت و سوی خاص سخن که موجب پیوستگی و در آمیختن اجزای صدر و ذیل و میان کلام می‌گردد و سخن را به سمتی مشخص سوق می‌دهد. بدین گونه، اهداف واژه‌ها و جمله‌های به کار رفته در سخن آشکار می‌گردد و مجاز یا حقیقت

بودن کاربرد واژگان و عبارت‌ها مشخص می‌شود، از این رو پرداختن به آن اهمیتی فراوان دارد و غفلت از آن نشاید (ر.ک؛ معرفت، ۱۳۹۰: ش: ۱۰۰).

با توجه به تعریف سیاق در لغت و اصطلاح می‌توان گفت اصل سیاق از جمله قواعد تفسیری هردو مفسر است که در تفسیر از آن استفاده کرده‌اند لذا در اصل سیاق بحث و نزاعی نیست منتها بحث در نحوه و شیوه بهره‌برداری هریک از مفسران بزرگوار در آیات مورد بحث است که قرار است در مقاله حاضر تبیین و تحلیل شود.

۳. بررسی سیاق آیه ۳۰ بقره در معنای خلافت با استناد به (ص: ۲۶)

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۳۰) (به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند: پروردگارا! آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این انسان، عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را بجا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم. پروردگار فرمود: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.

۳-۱. محل نزاع

با در نظر گرفتن آیه ۳۰ بقره و آیه ۲۶ سوره صاد: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ بحث و نزاع سر مسئله خلافت است که آیا منظور از خلافت؛ خلافت مطلق است یا غیر مطلق یعنی بعد قضاوت و داوری است؟

۳-۲. دیدگاه علامه طباطبائی و علامه جوادی آملی

علامه طباطبائی بر این باور است که زمینه و سیاق کلام در آیه مورد بحث به دو نکته اشاره دارد، که در این جا به یکی از نکات مطرح شده مرتبط با بحث سیاق پرداخته خواهد شد و آن اینکه منظور از خلافت نامبرده جانشینی خدا در زمین بوده، نه اینکه انسان جانشین ساکنان قبلی زمین شوند، که در آن ایام منقرض شده بودند، و خدا خواسته انسان را جانشین آنها کند، هم چنان که

بعضی از مفسرین این احتمال را داده‌اند. برای اینکه جوابی که خدای سبحان به ملائکه داده، این است که اسماء را به آدم تعلیم داده و سپس فرموده: حال، ملائکه را از این اسماء خبر بده، و این پاسخ با احتمال مذکور نامبرده هیچ تناسبی ندارد. بنا بر این، پس دیگر خلافت نامبرده اختصاصی به شخص آدم ندارد، بلکه فرزندان او نیز در این مقام با او مشترکند.

دلیل و مؤید این عمومیت خلافت، این آیات می‌باشد؛ آیه ﴿إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ (اعراف: ۶۹) که شما را بعد از قوم نوح خلیفه‌ها کرد و آیه: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ فِي الْأَرْضِ﴾ (یونس: ۱۴) و سپس شما را خلیفه‌ها در زمین کردیم و آیه: ﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ و شما را خلیفه‌ها در زمین کند (نمل: ۶۲) و این آیه ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص: ۲۶) ای داود شما را خلیفه در زمین قرار دادی (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ش: ۱۱۶).

به اعتقاد علامه طباطبائی ظاهر کلمه "خلافت" در آیه ۲۶ سوره صاد مراد خلافت خدایی است، و در نتیجه با خلافتی که در آیه ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ سوره بقره، آیه ۳۰ آمده منطبق است، و شأن اصلی یکی از شؤون خلافت این است که: صفات و اعمال مستخلف را نشان دهد، و نماینده صفات او باشد. پس در نتیجه خلیفه خدا در زمین باید متخلق به اخلاق خدا باشد، و آنچه خدا اراده می‌کند او اراده کند، و آنچه خدا حکم می‌کند او همان را حکم کند و چون خدا همواره به حق حکم می‌کند ﴿وَاللَّهُ يَفْضِي بِالْحَقِّ﴾ (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ش: ۱۹۵).

او نیز جز به حق حکم نکند و جز راه خدا راهی نرود، و از آن راه تجاوز و تعدی نکند (غافر: ۲۰) علامه جوادی نیز مراد از خلافت در آیه ۳۰ سوره بقره، حقیقت جامع آن دانسته است که درجات فراوانی (اصل خلافت، مراتبی دارد و هر انسان به مقدار علمی که به اسمای الهی دارد و بر اثر آن بر دیگر موجودات برتری می‌یابد، خلیفه الله است) را به همراه دارد، گرچه مصداق عینی مطرح، دارای خلافت مطلق و کامل است که بهره انسان کامل است. از این رو، علامه طباطبائی و علامه جوادی، با در نظر گرفتن سیاق آیه ۳۰ سوره بقره مراد از خلافت در آن، خلافت مطلق دانسته‌اند (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ش: ۹۲).

۳-۳. نقد علامه جوادی آملی بر تفسیر المیزان

نقطه اختلاف علامه جوادی با استادش آنجا است که علامه طباطبائی خلافت مطلق، را از این آیه شریفه ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ (ص: ۲۶) برداشت کرده است. «از ظاهر کلمه خلافت؛ خلافت خدایی برداشت کرده، در نتیجه با خلافتی که در آیه ۳۰ سوره بقره آمده منطبق دانسته است (ر.ک؛ طباطبائی، ش: ۱/۱۹۵) در حالی که علامه جوادی با لحاظ آیه ۲۶ سوره صاد مورد خلافت حضرت داوود بیش از بُعد قضای به حق در زمین نمی‌داند؛ یعنی وی، فرق این آیه با آیه محل بحث را در این دانسته است که از این آیه، خلافت مطلق به دست نمی‌آید. با این حساب می‌توان گفت علامه جوادی این برداشت استاد خود، را تام ندانسته است و بر این نظر است که ممکن است برای حضرت داوود (ع) مقام برتری بوده است پس مستفاد از آیه مزبور چنان خلافت مطلق نیست (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ش: ۹۲).

۳-۴. بررسی و ارزیابی دیدگاه دو متفکر

به نظر می‌رسد علامه طباطبائی و علامه جوادی در سیاق آیه ۳۰ سوره بقره دال بر خلافت مطلق بر نظر واحدی هستند، لکن با استناد گرفتن آیه ۲۶ سوره صاد تو سط علامه طباطبائی نظر اختلافی بروز کرده است. اینک سوالی که باید بدان پاسخ داده شود این است که آیا نقد علامه جوادی به استادش وارد است؟ برای این موضوع دو گونه پاسخ می‌توان طرح کرد؛ یک پاسخ نقضی و دیگری حلی.

۳-۴-۱. پاسخ نقضی

در ابتدا مناسب است برای تبیین بیشتر مطلب مقدمه‌ای کوتاه در رابطه با قاعده اصولی مطلق و مقید ذکر شود. مرحوم آخوند در تعریف مطلق چنین گفته شده «ما دلّ علی شایع فی جنسه» مراد از ماء موصول، لفظ و قول و خطاب است به قرینه صله موصول که کلمه دلّ باشد که ظهور در دلالت لفظی دارد و دلالت عقلی و طبعی را شامل نیست. از اینجا به این نتیجه می‌رسیم که اطلاق و تقیید همانند عام و خاص و مجمل و مبین از صفات لفظ است. لفظ یا مطلق است یا مقید، البته صفت لفظ است به اعتبار معنای لفظ نه با قطع نظر از معنا (ر.ک؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۲۴۴).

به طور کلی گاهی مطلق و مقید با یکدیگر تنافی و تعارضی ندارند. مثل «فی الغنم زکاه» (مطلق) و «فی الغنم السائمه زکاه» (مقید) که جمله وصفیه است و مفهوم ندارد تا با مطلق منافی باشد و اثبات شیء هم نفی ما عدا نمی کند و لذا مقید نسبت به بیان حکم غنم معلوفه ساکت است و مطلق به اطلاقش مبین است و معارضه ای نیست و به هر دو دلیل عمل می شود و مقید حمل بر تأکید می شود؛ ولی گاهی مطلق و مقید متنافیان هستند و نمی توان به ظاهر هر دو اخذ کرد و ناچار باید دخل و تصرفی انجام داد خود این دو شعبه دارد:

الف. گاهی مختلفان هستند؛ یعنی یکی مثبت و دیگری منفی (یا مثبت و نافی) است. مثل اعتق رقبه (اثباتی) و لا تعتق رقبه کافره (سلبی) در اینجا به اتفاق کلمه جای تقیید و حمل مطلق بر مقید است و تقیید کاشف از این است که در واقع از اول هم مراد جدی رقبه غیر کافره بوده.

ب. گاهی متفقان هستند؛ یعنی هر دو اثباتی مثل اعتق رقبه (مطلق) و اعتق رقبه مؤمنه (مقید) که هر دو اثباتی اند. یا هر دو سلبی هستند. در این صورت چه باید کرد؟ آیا باز هم جای حمل و تقیید است؟ یا راه دیگری داریم؟

لذا بر طبق نظر صاحب کفایه مشهور در اینجا طرفدار حمل مطلق بر مقید و تقیید مطلق به وسیله مقید شده اند، به این دلیل که تقیید موجب جمع میان دو دلیل می شود (اگر مطلق را اخذ کنیم، مقید طرح شده؛ ولی اگر تقیید بزنیم، به هر دو عمل شده، یعنی به مطلق هم فی الجمله و در مورد صنف رقبه مؤمنه عمل شده) و قاعده این است که الجمع مهما امکن اولی من الطرح (ر.ک؛ آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۲۵۰).

بر طبق نظر صاحب فوائد الاصول دو جمله ایجابی مثل فی الغنم زکاه و فی الغنم السائمه زکاه، مطلق است، به یک مورد اگر زکات تعلق بگیرد زکات تمام نمی شود، هر موقع نصاب آمد موضوع برای حکم محقق شده است و زکات باید بدهید، انحلالی است و دو تا بیان هم هستند و هر دو هم ایجابی. می فرماید طبق قاعده دلیلی بر حمل وجود ندارد. فی الغنم زکاه و هم فی الغنم السائمه زکاه، هر دو را بگیرد عیب ندارد. ملاک حمل تنافی بین مدلول دلیلین است. چون تنافی وجود ندارد ما داعی برای حمل نداریم (ر.ک؛ نائینی، ۱۳۷۶ ش: ۵۸۵).

بنابراین مستند قول علامه طباطبائی در این که مراد از خلافت در آیه ۲۶ سوره مبارکه صاد، عبارت است از مطلق خلافت، (یعنی خلافت در عموم شئون الهی که برای یک انسان، ممکن

است) آن است که برای تعبیر ﴿خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ در این آیه، هیچ قیدی در آیه مطرح نشده است و این تعبیر، ظهور در اطلاق دارد. عبارت «فاحکم بین الناس» نیز یکی از شئون خلیفه الله را نشان می دهد و نمی توان تعبیر مطلق: «خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» را با آن، تقیید کرد به عبارتی دیگر نمی شود به قرینه فَاخْكُمْ قید زد چرا که قول علامه طباطبائی بر طبق آیه ۳۰ بقره کسی که خلیفه الله شد به صفات و توانایی های دست پیدا می کند که از جمله شأن خلافت است نظیر علم به اسماء که در آیه ۳۱ بقره «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» آمده است از این رو چه بسا موجود پر ظرفیتی چون انسان می تواند حاکم بین الناس هم بشود.

پس می توان گفت سخن علامه طباطبائی قهرا مطلق و مقید است که بر می گردد به بحث حاکمیت (قید) چون خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ در بیان علامه طباطبائی خلیفه در همه اوصاف و اسماء است که بدون قید فاحکم نیامده است.

بنابراین در ظاهر به نظر می رسد هر دو مفسر قائل به قاعده اصولی مطلق و مقید هستند. در حالی که بعد تبیین و تحلیل بیان علامه طباطبائی و بر اساس قاعده اصولی مطلق و مقید مشخص می شود که حمل مطلق بر مقید فقط در صورت وجود تعارض و تنافی بین آنهاست و اگر بین آنها تنافی و تعارض وجود نداشته باشد حمل یکی بر دیگری لازم نیست.

خلیفه الله در دو آیه ۳۰ بقره و ۲۶ صاد از دسته تنافی داشتن دو جمله مطلق و مقید آن هم از قسم مثبتین است یعنی فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً در آیه ۳۰ بقره و ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ در آیه ۲۶ صاد هر دو اثباتی هستند. لذا با در نظر گرفتن توضیحاتی که بدان اشاره شد وقتی دو جمله مثبت باشد تقیید نمی شود. بنابراین استظهار علامه جوادی به تقیید خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بر اساس این قاعده اصولی درست نیست.

۳-۴-۲. پاسخ حلی

بر فرض صحت و درستی اینکه خلیفه فی الارض در آیه ۲۶ صاد شأن قضاوت را بیان می کند و شامل خلیفه الهی در زمین نشود لیکن وقتی تحلیل می شود نتیجه آن قضاوت مطلق است برای توضیح بیشتر باید دانسته شود مراد از خلیفه فی الارض چیست؟ آیا حاکم فی الارض است یا مطلق مرافعات مردم؟ حتی در بعد حکم کردن آیا نباید واژه «فاحکم» و مصادیق آن مشخص شود که

حکم کردن در قضایایی دنیایی مراد است یا در قضایای آخرتی یا در قضایای بینش و عقاید یا در قضایای معاملات؟ آیا این بیانگر اطلاق اطلاق نیست؟ که در هر آنچه در آن اختلاف می‌کند حکم کن.

براین اساس می‌توان گفت از هر جهت به لحاظ متعلق حکم مطلق است یا مقید مطلق. اگر این چنین است یعنی یک چنین قاضی عرصه علمش باید اینقدر گسترده باشد که همه موارد را در برگیرد پس فاحکم اطلاق دارد و باید ضرورت استفاده از حکم مشخص شود که نفوذ فاحکم از حیث علم است یا از حیث نفوذ حکم خلیفه الهی یا هر دو یعنی علاوه بر علم، نفوذ حکم را هم بیان می‌کند؟

علامه جوادی آملی خلیفه‌الله در آیه ۲۶ صاد را حکم و داوری قاضی می‌داند که در این صورت می‌توان گفت قاضی محدود به مرافعات بشری است حال اگر بین دو دانشمند اختلاف پیش آید آیا این قاضی می‌تواند حکم کند یا اگر شیعه و سنی اختلاف عقیدتی پیدا کردند آیا حاکم می‌تواند قضاوت کند؟

بر این اساس از حیث این مباحث نمی‌تواند باشد تا بتواند قید بزند و محدود شود بلکه این اطلاق سراز «علمی» در می‌آورد که با در نظر گرفتن آیه ۳۱ بقره یکی از شئون خلافت است که به واسطه آن علم مسجود ملائکه قرار می‌گیرد پس در آیه ۳۱ «علم» را به همه حقایق هستی حمل می‌شود یعنی می‌تواند همه هستی را دریافت کند در حالی که ملائکه این ظرفیت را ندارد پس خلیفه فی الارض با فاحکم بین الناس سر از علم مطلق خلیفه الهی در آورد که فقط دعواها و مرافعات بشری نیست بلکه فراتر از آن است.

افزون بر دو پاسخ نقضی و حلّی، این نتیجه به دست می‌آید که نظر علامه طباطبائی به واقع نزدیکتر است چون ممکن است آیه ۲۶ سوره صاد بیانگر خلافت مطلق باشد چرا که بعد جعل خلافت یکی از وظایف خلیفه الهی بودن قضاوت و داوری کردن را می‌توان ذکر کرد.

۴. بررسی آیه ۳۲ انفال از نظر سیاق

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بَعْدَابٍ أَلِيمٍ * وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ

وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاءُؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۲-۳۴﴾ (انفال: ۳۲-۳۴) و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست، بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر! یا عذاب دردناکی برای ما بفرست! * ولی (ای پیامبر!) تا تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد؛ و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند * چرا خدا آنها را مجازات نکند، با اینکه از (عبادت موحدان در کنار) مسجدالحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند؟! سرپرست آن، فقط پرهیزگارانند؛ ولی بیشتر آنها نمی دانند.

۴-۱. محل نزاع

بحث سر نزول آیات ۳۲ — ۳۳ سوره انفال است که آیا یکجا نازل شده یا اینکه یکجا نازل نشده و خارج از سیاق آیه است که در این صورت پس قهراً باید آیه ۳۴ به آیه ۳۱ سوره انفال مرتبط باشد، در حالی که به نظر می رسد با آن آیه هماهنگ نیست؟

۴-۲. بررسی و ارزیابی

به نظر می رسد علامه جوادی در انطباق آیات مورد بحث بر ولایت حضرت علی (ع) با استادش هم رأی است منتها علامه جوادی با استناد به قاعده سیاق، آن را جزء سوره انفال می داند لیکن استاد وی این دو آیه مورد بحث را از سیاق آیات جدا کرده و نزول آن را به زمان دیگری موکول کرده یعنی جزء سوره مائده دانسته است نه انفال لذا علامه جوادی این مطلب را مورد مناقشه قرار می دهد. اما سوالی که در اینجا مطرح است این است آیات مورد بحث با استناد به قاعده سیاق، جزء سوره انفال است یا از سیاق آیات جداست؟

۴-۳. دیدگاه علامه طباطبائی و علامه جوادی آملی

علامه طباطبائی در تفسیر المیزان در موارد متعدد از سیاق استفاده کرده است لکن در رابطه با آیات مورد بحث یعنی آیه ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ﴾ تا آخر آیه بعدش با آیات سابقه و لاحقش که کلام در آنها علیه کفار قریش است در یک سیاق ندانسته است، و بر این باور است که این دو آیه با آیات قبل و بعدش نازل نشده است. چرا که گفتار و جوابی را که خداوند در آیه مورد بحث

یعنی آیه ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ﴾ حکایت کرده مربوط به مشرکین نیست و گویا کلامی است که از برخی اهل کتاب و یا درباره مسلمانان مرتد و منکران امامت حضرت علی (ع) صادر شده است. وی، با این احتمال بعضی از روایاتی که می‌گوید "قائل این کلام حارث بن نعمان فهری است" تأیید می‌کند، روایت در این رابطه را در ذیل آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (مانده: ۶۷) استناد به تفسیر الکشف و البیان و از مجمع‌البیان نقل کرده است (ر.ک؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ش: ۷۰).

علامه جوادی با یاد آوری سخن برخی از مفسران (ابن عاشور، ۱۴۲۰ه. ق: ۸۵) می‌نویسد دو آیه ۳۲ و ۳۳ سوره انفال و آیه پسین آن درباره مشرکان است که می‌گفتند قرآن حق و از ناحیه خدا نیست، از این رو با این صورت‌سازی که دعای انسان بر ضد خود مستجاب است چنین گفتند: اگر این قرآن حق و از جانب خداست خدایا بر ما عذاب آسمانی یا عذابی چون عذاب امت‌های پیشین فرو فرست! تا وانمود کنند که چون دعا مستجاب نشد، جزم ما بر حق نبودن قرآن صحیح است. از نظر علامه جوادی دیدگاه فوق با سیاق آیات سازگار است و برپایه پذیرش آن، ارتباط آیات پیشین و پسین روشن و بر مسئله ولایت حضرت علی تطبیق می‌شود (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ش: ۴۰۱).

۴-۴. نقد علامه جوادی آملی بر تفسیر المیزان

علامه جوادی در مقام نقد برپایه نظر استادش، که آیات ۳۲ — ۳۳ سوره انفال را یکجا نازل شده می‌داند، براین نظر است که اگر برطبق فرموده استادش سیاق آیات ۳۲-۳۳ را خارج از سیاق دانسته شود در این صورت پس قهراً باید آیه ۳۴ به آیه ۳۱ در همین سوره مرتبط باشد، درحالی که با آن آیه هماهنگ نیست، چون در آن آیه سخن از تعذیب و نفی عذاب نبود تا بفرماید: «وَمَا لَهُمْ آلَا يُعَذِّبُهُمْ» لذا اگر این شبهه زدوده شود، سخنان دیگر علامه طباطبائی، قابل پذیرش است (ر.ک؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹ش: ۴۰۲).

۳-۵. ارزبایی

به نظر می‌رسد علامه جوادی در انطباق آیات مورد بحث بر ولایت حضرت علی (ع) با استادش هم رأی است منتها علامه جوادی با استناد به قاعده سیاق، آن را جزء سوره انفال می‌داند لیکن استاد وی این دو آیه مورد بحث را از سیاق آیات جدا کرده و نزول آن را به زمان دیگری موکول کرده یعنی جزء سوره مائده دانسته است نه انفال لذا علامه جوادی این مطلب را مورد مناقشه قرار می‌دهد.

اما سؤالی که در اینجا مطرح است این است آیات مورد بحث با استناد به قاعده سیاق، جزء سوره انفال است یا از سیاق آیات جداست؟ برای دست یافتن به پاسخ مناسب است برخی از روایات ذیل آیه ۳۲ انفال مورد بررسی قرار گیرد:

الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لَمَّا كَانَ يَوْمَ غَدِيرِخُمٍّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فِي خُطْبَتِهِ ثُمَّ دَعَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَخَذَ بِضَبْعِهِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ حَتَّى رَأَى بَيَاضَ إِطْيَاهِمَا فَقَالَ أَلَمْ أُبَلِّغْكُمْ الرِّسَالَةَ أَلَمْ أَنْصَحْ لَكُمْ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَفَشَتْ هَذِهِ فِي النَّاسِ فَبَلَغَ الْحَارِثُ بْنُ النُّعْمَانِ الْفِهْرِيُّ فَرَحَلَ رَاحِلَتَهُ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَيْهَا وَرَسُولُ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِذْ ذَاكَ بِمَكَّةَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْأَبْطَحِ فَأَنَاحَ نَاقَتَهُ ثُمَّ عَقَلَهَا ثُمَّ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِنَّكَ دَعَوْتَنَا أَنْ نَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقُلْنَا ثُمَّ دَعَوْتَنَا أَنْ نَقُولَ إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَقُلْنَا وَفِي الْقَلْبِ مَا فِيهِ ثُمَّ قُلْتَ فَصَلُّوا فَصَلَّيْنَا ثُمَّ قُلْتَ فَصُومُوا فَصُومُوا ثُمَّ قُلْتَ فَحُجُّوا فَحُجَّجْنَا ثُمَّ قُلْتَ إِذَا رَزِقَ أَحَدُكُمْ مَائَتِي دِرْهَمٍ فَلْيَتَصَدَّقْ بِخُمْسِهِ كُلِّ سَنَةٍ فَفَعَلْنَا ثُمَّ إِنَّكَ أَقَمْتَ ابْنَ عَمِّكَ فَجَعَلْتَهُ عَلِمًا وَقُلْتَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ أَفَعَنْكَ أَمْ عَنِ اللَّهِ قَالَ بَلْ عَنِ اللَّهِ قَالَ فَقَالَهَا ثَلَاثًا قَالَ فَتَهَضَّ وَ إِنَّهُ لَمُغْضَبٌ وَ إِنَّهُ لَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا قَالَ مُحَمَّدٌ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ نَقِمَهُنَّي أَوْلَنَا وَ آيَةٍ فِي آخِرِنَا وَ إِنْ كَانَ مَا قَالَ مُحَمَّدٌ (صَلِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) كَذِبًا فَأَنْزِلْ بِهِ نَقِمَتَكَ ثُمَّ أَتَارَ نَاقَتَهُ فَحَلَّ عِقَالَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَيْهَا فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْأَبْطَحِ رَمَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِحَجَرٍ مِنَ السَّمَاءِ فَسَقَطَ عَنْ رَأْسِهِ وَ خَرَجَ مِنْ دُبُرِهِ وَ سَقَطَ مَيِّتًا.

امام صادق (علیه السلام): در روز غدیرخُم، رسول خدا شروع به سخنرانی نمود و خطبه‌ای کوتاه خواند؛ آنگاه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب را خوانده و بازوی او را گرفت و با دستش بلند نمود به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. سپس فرمود: «آیا رسالتم را به شما نرساندم؟ آیا خیرخواه شما نبودم؟» مسلمانان گفتند: «آری چنین بوده است». فرمود: «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار، یارانش را یاری کن و آن‌ها که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز». این خبر میان مردم پخش گردید و به حارث بن نعمان فهری رسید. حارث جهاز شترش را بست و بر آن سوار شد تا به سرزمین ابطح (نام منطقه‌ای شزار در نزدیکی مکه) رسید و رسول خدا در آن موقع، در مکه حضور داشت؛ حارث [از شتر پایین آمد و] شترش را خوابانیده و دستانش را بست، آنگاه نزد پیامبر آمد و سلام کرد. پیامبر جواب سلامش را داد. حارث گفت: «ای محمد! تو از ما خواستی که بگویم معبودی جز خدای یگانه نیست، ما نیز گفتیم. آنگاه از ما خواستی که بگویم تو فرستاده خدایی، ما نیز با اینکه مطمئن نبودیم، چنین گفتیم. آنگاه گفتی نماز به جا آورید، ما نیز به جا آوردیم. آنگاه گفتی روزه بگیرید، ما نیز روزه گرفتیم. آنگاه گفتی حجّ به جا آورید، ما نیز حجّ به جا آوردیم. آنگاه گفتی هر کدام از شما دویست درهم روزی‌اش شد یک پنجم آن را هر سال صدقه بدهد، ما نیز چنین کردیم. اکنون پسرعمویت را بلند کرده و او را نشانه قراردادی و گفتی: «هر کس من مولای اویم این علی مولای اوست، خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار، یارانش را یاری کن و آن‌ها که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز؛ آیا این کار از طرف خودت است یا از طرف خدا؟» پیامبر سه بار فرمود: «از طرف خداوند است». حارث درحالی که خشمگین شده بود برخاست و گفت: «خداوندا! اگر آنچه محمد می‌گوید حقیقت دارد بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرو ریز؛ که کیفری برای نخستین ما و نشانه‌ای برای آخرین ما باشد و اگر آنچه محمد می‌گوید دروغ است کیفرت را بر او فرو فرست». آنگاه در پی شترش رفته و زانوبند شتر را باز کرد و سوارش شد. چون از سرزمین ابطح بیرون رفت خداوند سنگی از آسمان به طرفش فرستاد که بر سرش فرود آمده و از پشتش خارج شد و به هلاکت رسید (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۷۵).

الصَّادِق (عليه السلام) - عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ (عليه السلام) قَالَ: لَمَّا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِلَى مَكَّةَ فِي حِجَّةِ الْوَدَاعِ فَلَمَّا أَنْصَرَفَ مِنْهَا وَفِي خَبَرٍ آخَرَ وَقَدْ شِيعَهُ مِنْ مَكَّةَ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الْيَمَنِ وَخَمْسَةَ أَلْفِ رَجُلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ جَاءَهُ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) فِي الطَّرِيقِ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَقَرَأَ هَذِهِ آيَةَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ... فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) هَذِهِ الْمَقَالَهَ قَالَ لِلنَّاسِ أَيْخُوا نَاقَتِي ... ثُمَّ قَالَ أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ (عليه السلام) مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ... فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ وَجَلَسَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) مَجْلِسَهُ أَنَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ يُسَمَّى عُمَرُ بْنُ عُثْبَةَ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ حَارِثُ بْنُ النُّعْمَانَ الْفِهْرِيُّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ (صلى الله عليه وآله) أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ مَسَائِلَ فَقَالَ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَمِنْكَ أَمْ مِنْ رَبِّكَ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) أَوْحَى إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ وَالسَّفِيرُ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) وَالْمُؤَدِّنُ أَنَا وَمَا أَذْنْتُ إِلَّا مِنْ أَمْرِ رَبِّي قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ أَمْ مِنْ رَبِّكَ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) مِثْلَ ذَلِكَ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) وَقَوْلِكَ فِيهِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ (عليه السلام) مَوْلَاهُ إِلَى آخِرِهِ أَمْ مِنْكَ أَمْ مِنْ رَبِّكَ قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) الْوَحْيُ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ وَالسَّفِيرُ جَبْرِئِيلُ (عليه السلام) وَالْمُؤَدِّنُ أَنَا وَمَا أَذْنْتُ إِلَّا مَا أَمَرَنِي فَرَفَعَ الْمَخْزُومِيُّ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه وآله) صَادِقًا فِيمَا يَقُولُ فَأَرْسِلْ عَلَيَّ شَوْاطِئًا مِنْ نَارٍ وَفِي خَبَرٍ آخَرَ فِي التَّفْسِيرِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ وَوَلِي قَوْلَ اللَّهِ مَا سَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ حَتَّى أَظَلَّتْهُ سَحَابَةٌ سَوْدَاءُ فَأَرَعَدَتْ وَأَبْرَقَتْ فَأَصَعَقَتْ فَأَصَابَتْهُ الصَّاعِقَةُ فَأَحْرَقَتْهُ النَّارُ.

امام صادق (عليه السلام): زمانی که رسول خدا در حجة الوداع عزم مکه کرد و پس از انجام مناسک از آن خارج گشت و در روایتی دیگر: و دوازده هزار نفر یمنی و پنج هزار مرد از مدینه وی را مشایعت کردند جبرئیل در میان راه نزد وی آمده، پس به وی فرمود: ای رسول خدا! خداوند متعال بر تو سلام می‌رساند و سپس این آیه را خواند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ (مائده: ۶۷) ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً [به مردم] برسان (وقتی رسول خدا (این آیه را شنید به مردم فرمود: «شتر مرا بخوابانید، ... آگاه باشید که هر کس

من مولای او بوده‌ام، اینک علی مولای اوست. خداوندا، دوستدارش را دوست بدار و هر که با وی دشمنی کند، دشمن بدار و آنکه یاری‌اش نماید، یاری رسان و آنکه او را واگذارد، خوار و ذلیل کن! ... چون سه روز گذشت پیامبر (برای پاسخ‌گویی به پرسش مردم نشست، مردی از بنی مخزوم که عمر بن عتبّه نامیده می‌شد و در روایتی دیگر، حارث بن نعمان فهّری نزد وی آمده و گفت: «ای محمّد! سه مسأله از شما می‌پرسم!» فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس». پس گفت: «به من بگو، عبارت شهادت به «لا إله إلا الله» و شهادت به «محمداً رسول الله» از خودت است یا از پروردگارت؟ پیامبر (فرمود: «از جانب پروردگارم به من وحی شده است و سفیر، جبرئیل بوده است و رساننده من هستم و جز به فرمان پروردگارم اذان نگفته‌ام». گفت: «مرا از نماز، و زکات و حج و جهاد خبر کن که از خودت هستند یا از جانب پروردگارت؟» پیامبر همان پاسخ را داد. گفت: «پس مرا خبر کن از این مرد منظورش علی بن ابی طالب (بود و اینکه درباره وی گفته‌ای: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ. آیا از خودت است یا از جانب پروردگارت؟» پیامبر (فرمود: «وحی به سوی من از جانب خداست و آورنده آن جبرئیل است و رساننده من هستم و هرگز بی‌اجازه پروردگارم چیزی نگفته‌ام». پس آن مرد مخزومی سرش را به آسمان بلند کرده و گفت: خدایا، اگر محمّد در آنچه می‌گوید صادق است، شعله‌ای از آتش سوزان به سوی من فرست و در خبر دیگر آمده پس گفت: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ». به خدا سوگند هنوز مسافت زیادی دور نشده بود که ابری سیاه بر وی سایه افکند و رعد و برق و صاعقه‌ای به راه انداخته و آن صاعقه به وی اصابت نموده، آتش او را بسوخت (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۶۶).

أقول ستأتی أخبار كثيرة في أنها نزلت في النعمان بن الحارث الفهري حين أنكر ولاية أمير المؤمنين ع وقال اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء فرماه الله بحجر على رأسه فقتله.

اخبار فراوانی حاکی از این است که (آیه ۳۲ انفال) درباره نعمان بن حارث فهّری نازل شده است که او ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را انکار کرد و گفت: خدایا اگر این حق از جانب توست، پس بر سر ما سنگ‌هایی بیار پس سنگی از آسمان فرود آمد بر سرش و کشته شد (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۱۶۶).

در پاسخ به سؤال مطرح شده با استناد به روایات می‌توان گفت: یا روایات در محرز شدن سیاق سوره مورد بحث دخیل هستند یا نیستند. در فرض اول می‌توان گفت باتوجه به مفاد این فراز آیه ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ﴾، حکایت از برخی اهل کتاب یا بعضی از کسانی که ایمان آورده و سپس مرتد شده‌اند داشته باشد که به تعبیر علامه طباطبائی با این احتمال بعضی از روایاتی که می‌گویند "قائل این کلام حارث بن نعمان فهری است" می‌تواند تاییدکننده هم سیاق نبودن آیات ۳۲ و ۳۳ انفال یعنی آیه ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ﴾ تا آخر آیه بعدش با آیات سابقه و لاحق‌هاش باشد. چون براساس برخی روایات به نظر می‌رسد این اتفاق در روز عید غدیر موقع نزول آیه ۶۷ سوره مائده رخ داده است حتی شأن نزول آیه ۳۲ انفال و آیه ۱ سوره معارج در رابطه با حارث بن نعمان فهری است. بنابراین این مطالب حاکی هم سیاق نبودن آیات ۳۲ و ۳۳ انفال از سیاق سوره انفال است.

اضافه برآن سوره مائده بر حسب نزول آخرین سوره قرآنی است زیرا سوره انفال در باره جنگ بدر و در سال دوم هجرت نازل شده است. این نیز می‌تواند موید نظر علامه طباطبائی باشد. در فرض دوم این دسته روایات ارتباطی با سیاق ندارند پس اگر در ذیل آیه ۳۲ سوره انفال اشاره به این فراز از آیه ﴿إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنَّ كَانْ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ﴾ در نفرین نعمان دارد از این نظر است که از آیه‌ای که قبلاً نازل شده بود، اقتباس کرده است و ربطی به شأن نزول ندارد. به عبارتی دیگر کسی ادعا نکرده سبب نزول آیه ۳۲ انفال، داستان غدیر است، بلکه بحث در آیه‌های ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ﴾ (معارج، ۱ — ۳) در مورد حادثه غدیر است. حارث بن نعمان، از این آیه در کلامش بهره برده و آن را بر زبان آورده است و این امر، به سبب نزول، ربطی ندارد.

اما بر فرض پذیرش قول اول مبنی بر اینکه با در نظر گرفتن روایات مذکور در ذیل آیات مورد بحث می‌توان آن را از سیاق آیات سوره انفال جدا و از جمله آیات سوره مائده برشمرد، لیکن به تعبیر علامه جوادی قهراً باید آیه ۳۴ به آیه ۳۱ مرتبط باشد، چون وقتی آیه ۳۲ و ۳۳ از میان آیات برداشته شد قاعدتاً باید آیات ۳۱ و ۳۴ از نظر سیاق با هم مرتبط باشند. در حالی که با آیات سابقه و لاحق‌هاش هماهنگ نیست حتی تناسب محتوایی بین آیات ۳۱ و ۳۴ وجود ندارد براین

اساس شبهه مطرح شده توسط علامه جوادی همچنان بر قوت خود باقیست و این می‌تواند گواه صحت رأی ایشان در نپذیرفتن نظر استادش باشد.

بحث و نتیجه‌گیری

این مقاله بر مبنای نظر علامه طباطبائی و علامه جوادی بر اساس نوع نگاه نقادانه مفسر تسنیم بر رأی مفسرالمیزان به رشته تحریر درآمده است. محل بحث و نزاع در رابطه با اصل سیاق نیست، بلکه بحث بر سر سیاق با در نظر گرفتن آیات مورد بحث است که علامه طباطبائی و علامه جوادی در سیاق آیه ۳۰ سوره بقره دال بر خلافت مطلق بر نظر واحدی هستند، لکن با استناد گرفتن آیه ۲۶ سوره صاد توسط علامه طباطبائی نظر اختلافی‌شان بروز کرد که بعد تبیین و تحلیل بیان علامه طباطبائی بر اساس قاعده اصولی مطلق و مقید مشخص شد که حمل مطلق بر مقید فقط در صورت وجود تعارض و تنافی بین آنهاست و اگر بین آنها تنافی و تعارض وجود نداشته باشد حمل یکی بر دیگری لازم نیست چون وقتی دو جمله مثبت باشد تقیید نمی‌شود. بنابراین استظهار علامه جوادی به تقیید خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمُ بر اساس این قاعده اصولی درست به نظر نرسید. بر این اساس نظر علامه طباطبائی در آیه ۳۰ بقره با استناد به آیه ۲۶ صاد به واقع نزدیکتر به نظر رسید چون ممکن است آیه ۲۶ سوره صاد بیانگر خلافت مطلق باشد چرا که بعد جعل خلافت یکی از وظایف خلیفه داوری کردن را می‌توان ذکر کرد.

مورد دیگر در بررسی آیات ۳۲-۳۳ سوره انفال است. در این بررسی به نظر رسید، علامه جوادی در انطباق آیات مورد بحث بر ولایت حضرت علی (ع) با استادش هم رأی است. منتها علامه جوادی با استناد به قاعده سیاق، آن را جزء سوره انفال می‌داند، لیکن استاد وی این دو آیه مورد بحث را از سیاق آیات جدا کرده و نزول آن را به زمان دیگری موکول کرده یعنی جزء سوره مائده دانسته است نه انفال، که با استناد به روایات به تبیین و تحلیل آن پرداخته شد لیکن شبهه مطرح شده توسط علامه جوادی همچنان بر قوت خود باقی ماند که این می‌تواند گواه صحت رأی ایشان در نپذیرفتن نظر استادش باشد. بنابراین با بررسی به عمل آمده مبنی بر بهره‌برداری مفسر المیزان و تسنیم از این قاعده تفسیری یکی از تفاوت‌های تفسیری‌شان، که منجر به اختلاف نظر و انتقاد علامه جوادی به استادش گردیده، ریشه در نحوه بهره‌برداری‌شان از قاعده سیاق دارد.

تعارض منافع

تعارض منافع ندارم.

ORCID

Roqayeh Hamel



<https://orcid.org/0000-0003-1915-1792>

منابع

قرآن.

- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۰۹ق). *کفایه الأصول*. چاپ اول. قم: موسسه آل البيت عليهم السلام.
- ابن منظور، احمد بن مکرم بن علی. (۱۴۱۴ق). *الأنصاری الرویفعی الإفريقي*. لسان العرب. ج ۱۰. چاپ سوم. بیروت: دار صادر.
- الجوهري الفارابي، أبو نصر إسماعيل بن حماد. (۱۴۰۷ق). *صحاح اللغة*. ج ۴. چاپ چهارم. بیروت: دارالعلم للملایین.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹ش). *تسنیم*. ج ۳. چاپ هشتم. قم: موسسه اسراء.
- حسن بن علی، امام یازدهم علیه السلام. (۱۴۰۹ق). *التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام*. چاپ اول. قم: مدرسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف.
- صدر، محمدباقر. (۱۹۸۹م). *دروس فی علم الاصول*. الحلقة الاولى. الطبعة الثانية. بیروت: لبنان. دارالكتاب اللبناني.
- طباطبایي، محمد حسین. (۱۳۹۰ش). *المیزان فی تفسیر القرآن*. ج ۱. چاپ دوم. لبنان: بیروت. مؤسسه الأعلمی للمطبوعات .
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*. چاپ دوم. قم: موسسه دارالهجرة.
- القزوينی الرازی، أحمد بن فارس. (۱۹۷۹م). *معجم مقاییس اللغة*. ج ۳. بی جا: دارالفکر.
- معرفت، محمد هادی. (۱۳۹۰ش). *تفسیر اثری جامع*. ج ۱. چاپ اول. قم: انتشارات تمهید.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*. ج ۱۸ و ۳۷. چاپ دوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

نائینی، محمد حسین. (تقریرات کاظمی خراسانی، محمد علی). (۱۳۷۶ه.ش). *فوائد الأصول*. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

References

Quran.

- Akhund Khorasani, Mohammad Kazem bin Hossein. (1988). *Sufficient principles*. First Edition. Qom: Al-Bayt Institute, peace be upon them. [in Persian]
- Al-Jawhari al-Farabi, Abu Nasr Ismail bin Hamad. (1986). *sahah al-laghah C4*. fourth edition. Beirut: Dar-ul-Alam Lalmalayin. [in Arabic]
- Al-Qazwini al-Razi, Ahmed bin Fars. (1979). *Dictionary of comparisons*. Edition 3. N.p.: Dar-ul-Fakr. [in Arabic]
- Fayoumi, Ahmad bin Muhammad. (1993). *Al-Masbah al-Munir in Gharib al-Sharh al-Kabir by Al-Rafa'i*. second edition. Qom: Dar Al-Hijrah Institute. [in Persian]
- Hassan bin Ali, the 11th Imam, peace be upon him. (1988). *Al-Tafsir attributed to Imam al-Hasan al-Askari*, peace be upon him. First edition. Qom: Imam al-Mahdi School. [in Persian]
- Ibn Manzoor, Ahmad bin Makram bin Ali. (1993). *Al-Ansari al-Rawaifi al-Afriki*. Abu al-Fazl Arabic language C10. Third edition. Beirut: Dar Sadir. [in Arabic]
- Javadi Amoli, Abdullah. (1389 AH). *Tasnim C3*. Eighth edition. Qom: Asra Institute. [in Persian]
- Marefat, Mohammad Hadi. (2011). *A comprehensive commentary*. C1. First Edition. Qom: Tamhid Publications. [in Persian]
- Majlesi, Muhammad Baqir bin Muhammad Taghi (1982). *Bihar Anwar Volume 18 and 37*. Second edition. Beirut: Dar Ehiya al-Trath al-Arabi. [in Arabic]
- Naini, Mohammad Hossein. (The speeches of Kazemi Khorasani, Mohammad Ali). (1997). *The benefits of al-usul*. First Edition. Qom: Society of Teachers of Qom Seminary. [in Persian]
- Sadr, Mohammad Bagher. (1989). *Lessons in fundamentals*. The first episode. second edition Beirut: Lebanon. Dar al-Kitab al-Lebanani. [in Arabic]
- Tabatabayi, Mohammad Hossein. (2011). *Al-Mizan in Tafsir al-Qur'an*. C1. second edition. Lebanon: Beirut. Al-Alami Press Institute. [in Arabic]

استناد به این مقاله: حامل، رقیه (۱۴۰۱). بررسی دیدگاه کلامی آیه‌الله جوادی آملی بر تفسیر المیزان در سیاق آیات (بقره: ۳۰ و انفال: ۳۲)، پژوهشنامه کلام تطبیقی شیعه دوره ۳، شماره ۵: ۲۴۸-۲۲۹.

DOI: DOI: 10.22054/JCST.2023.70253.1092



Biannual Journal of Research in Shi'a Comparative Theology is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial 4.0 International License.